پروفسور آ. ج. آربری

شعر جدید فارسی

مترجم: فتح الله مجتبائی

پروفسور آ. ج. آربری

شعر جدید فارسی

مترجم: فتح‌الله مجتبائی

فروردین ۱۳۳۴

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ پیروز

این ترجمه را بدوست
گرامی و شاعر هنرمند
آقای نادر نادرپور
تقدیم میکنم .

فتح‌الله - مجتبائی

فهرست

Title [redacted] [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مقدمهٔ مترجم

Title [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

آنچه دراینجاازنظرشما میگذرد، ترجمهٔ مقالهایست بقلم پروفسور آربری، که در شمارهٔ ۱۴۸ مجموعهٔ Life and Letters (زندگی وادب)، در دسامبر ۱۹۴۹ انتشار یافت.

بطوریکه نویسنده خود اظهارمیکند، غرض او از انتخاب اشعاری که دراین کتاب گرد آمده‌است نشان دادن مراحلی است که شعرفارسی از صورت قدیم تانتیجه و وضع ترکیبی کنونی پیموده‌است. ولی متأسفانه چنین بنظرمیرسد که ازعهدهٔ انجام‌این‌مقصود، آنطوریکه باید، برنیامده‌است.

این انتخاب بسیارعجولانه بعمل آمده وهنگام بحث دراین موضوع نیز بیش‌ازحد به‌اختصارکوشیده‌است.

باآوردن چند قطعهٔ شعروذکربعضی مطالب معمولی،

نمیتوان تحولی راکه درنیم قرن اخیر درشعرفارسی صورت گرفته است بدنیا شناساند.

شکی نیست که علت پیدایش این تحول تماس و آشنائی نزدیك ایران باتمدن اروپا میباشد ولی علتهای دیگری نیز درمیان بوده‌است که نویسندهٔگان این مقاله آنهارا یامشمول همان اصل تماس باتمدن باختر دانسته ویابکلی غیرقابل ذکر شمرده‌است. درهرحال برای شناختن علل وریشه های این تحول، بحث دقیق‌تر ومفصلتری لازم است و بایستی دراوضاع سیاسی واجتماعی ایران، درچندسالهٔ ماقبل ومابعدمشروطیت بمطالعه پرداخت.

روشنفکران ایرانی، که‌دراین‌هنگام باتحولات جدید فکری وعقاید اجتماعی اروپا نیز آشنائی حاصل کرده‌بودند، ظلم ها وبیدادگریهای دربارمستبد و حاکم های زورگو را بیشتر احساس میکردند وازتعدیات دولتهای مقتدر بیگانه شدیدتر متأثر میشدند. ازیك سو دیدن اختلافات فاحش طبقاتی درجانشان آتش میزد، وازسوی دیگر حس ملیت و وطنپرستی عواطف پرشورشان را بهیجان آورده بود. حکومت باخونریزی فراوان، از استبداد بمشروطه تبدیل

شد ، لیکن ایرانیان بازشاهد مقصود را فرسنگها از خود بدور میدیدند .

درچنین محیط پرشور وانقلابی بود که شعر فارسی به مسیر تازه خود راه یافت وبسوی آیندهٔ روشن‌تری پیشروی آغاز کرد . الفاظ ومضامین تازه سیاسی ، اجتماعی وانتقادی بآن رنگ وجلوهٔ خاصی بخشید و نزدیك شدن با زبان محاورهٔ روزمرهٔ مردم ، آنرا برای عموم قابل فهم ساخت . بنابراین آنچه که آثار شعرای این دوره را ازاشعار شعرای دوره‌های ماقبل متمایز میسازد یکی همین رنگ شدید سیاسی، اجتماعی و انتقادی است و دیگر سادگی ، سلاست وروانی آنها میباشد .

اشعار شعرائی چون اشرف ، ایرج ، عارف وعشقی نماینده ومعرف وضع شعر دراین عصراست .

اینك ازبرخی ازقطعاتی که دراین دوره سروده شده بیتهائی برای نمونه ذکرمیکنیم . میرزا آقاخان کرمانی ، اشاره بسیاحتهای پی‌درپی ناصرالدین‌شاه میکند ومیگوید:

خزینه تهی گشت و ملت گدا
ز بیداد او دست ها بر خدا

سه نوبت شتابید سوی فرنگ

نیفزود او را بدل عار وننگ

اشرف ، مدیر نسیم شمال ، درباره محمد علی شاه ، بعداز خلع اوازسلطنت ، می گوید :

ممدلی تکیه به‌قول‌وغزل روس نمود ترك ناموس نموث

ایرج درقطعه‌ای به قرارداد روس وانگلیس(۱۹۰۷) اشاره میکند :

گویندکه انگلیس با روس عهدی‌بسته است تازه امسال

ازصلح میان گربه وموش بر باد رود دکان بقال

ادیب‌الممالك‌فراهانی‌درژوئیه ۱۹۰۵ ، درباکوقصیده‌ای درباب اتحاد ملل اسلامی سرود که این دوبیت از آن نقل میشود :

به اتحاد گرائید و اتفاق کنید

که اتحاد شماکم کند زکفر اثر

اگرشنیدید : « المؤمنین کالبنیان

یشد بعض بعضاً » ز قول پیغمبر .

همین شاعر در «قطعهٔ عدلیه» دستگاه دادگستری را انتقاد میکند :

بادا ز کردگار براین قاضیان دون
دشنام بی نهایت و نفرین لا یعد
طاق ورواق عدلیه را بر کند ستون
آن کو فراشت سقف سما را بلاعمد

این دو بیت ازغزل پرشوری است که عارف در اوائل جنگ بین‌الملل اول ، درشکایت از تعدیات روس ، سروده است :

بگو به هیئت کابینهٔ سر زلفش
که روزگار پریشان‌ما زدست‌شماست
چه شد که مجلس‌شورا نمیکند معلوم
که‌خانه‌خانهٔ غیراست‌یاکه خانهٔ‌ماست

مرحوم بهار دریك غزل به بی‌خبری مردم ازحقوق خود ، اشاره میکند :

کند قبیلهٔ دیگر حقوق او پامال
هر آن‌قبیله که برحق‌خویش واقف‌نیست

باز بهار درغزل دیگر دربارهٔ حجاب زنان میگوید:

تو پاك باش وبرون آی از حجاب ومترس
کسی بصید غزال حرم نخواهد شد

لاهوتی کرمانشاهی مردم را به انقلاب سوسیالیستی دعوت میکند :

نوشم بشادمانی آنکه شراب سرخ
کز شرق انقلاب دمد آفتاب سرخ

فرخی یزدی نیز دراین باب گوید :

در کهن ایران ویران انقلابی تازه باید
سخت ازاین سست مردم، قتل بی اندازه باید

احساسات پرشور ووطن پرستانهٔ عارف دراشعار و تصنیفهای او آشکارا دیده میشود .

این بیت ازقطعهٔ **«عشق آذربایجان»** اوست :

ز استخوان نیاگان پاك ما این خاك
عجین شده‌است ومقدس‌تراز همه چیزاست

میرزاده عشقی ، دانش اصفهانی ، معانی شیرازی ، ابراهیم پورداود ، دراشعارخود زردشت‌را ستایش میکنند.

این دوبیت ازمعانی شیرازی نقل میشود :

جان من بادا فدای زرد هشت
بنده‌ام در خاکپای زرد هشت
آنکه عالم را منور کرده است
نیست جز نور صفای زرد هشت

اینگونه تم ها، ازدوران انقلاب مشروطیت تاامروز درشعر فارسی مطرح بوده وهر گاه مجالی یافت میشده، در قالب اشعارجدی ویا فکاهی ویا بصورت تصنیفهای شورانگیز خودنمائی کرده‌اند.

قسمت دیگری که پروفسور آربری دراین مقاله بدان اشاره‌ای نکرده‌است، موضوع شعر «نیما» است. نیمایوشیج را میتوان نخستین شاعری دانست که درقالب ها ومضامین کلاسیك شعرفارسی تغییرات کلی وارد ساخته وبرای خود راهی مستقل ومجزا ازدیگران باز کرده‌است.

در « افسانه » تازگی ترکیبات، دقت ودرعین حال سادگی فکروخیال، زیبائی تعبیرات، همگی دست بهم داده ودریك تم اصلی بسیارجالب وباوزنی کاملا متناسب با آن اثری بدیع وپرارزش ایجادکرده‌اند.

بحث درکیفیت شعرنیما، ازحوصله این مقدمه بیرون است ولی بایدیاد آورشد که «افسانه» سراپایکسان وهم آهنگ نیست. پاره‌ای ازقسمتهای آن بسیارعالی وبمعنای واقعی شعراست وبرخی قسمتهای دیگر، برعکس، ازمفهوم شعروزیبائی کاملا بدورمیباشد. این ناهمواری حتی درالفاظ نیز آشکاراست.

تأثیر نیما در بیشتر سخن‌سرایان این دوره ، (از عشقی شاعر انقلابی ، تا شهریار غزلسرا و توللی نوپرداز) بحدیست که نادیده گرفتن آن هرگز ممکن نمیباشد .

در «سه تابلوی مریم» و «کفن سیاه» و «دو مرغ بهشتی» و «افسانهٔ شب» شهریار ، این تأثیر بطور آشکار خودنمائی و جلب دقت میکند .

تأثیر نیما را باید در شعرای تواناتر و بزرگتری مانند بهار نیز مورد مطالعه قرار داد .

قطعهٔ دماوند بهار ، بدون شك ، چه از لحاظ وزن و چه از لحاظ لحن خطابی، تحت تأثیر قطعهٔ معروف «ای شب» نیما ساخته شده است .

هرچند نیما ، اخیراً چنان در جستجوی «نو» و پیکار با کهنه خودرا گم کرده است که دیگر حتی اصول مسلم و حدود تغییرناپذیر شعر فارسی را نیز نادیده میگیرد لکن هنوز درمیان شعرای جوانتر این عصر طرفداران و پیروان بسیاری دارد . زیرا او بود که نخستین بار بمفهوم «تحول درشعر» و «ادراك شاعری» پی برد و راه نوینی را بشاعران جوان سرگشته نشان داد. وگرنه برخلاف آنچه که گروهی میپندارند

سهم دهخدا و کمالی وامثال ایشان درشعرجدید چندان قابل اهمیت نمیباشد .

گرچه رشتهٔ سخن بیش ازحد بدرازا کشیده لکن اینك جای آنست که دربارهٔ کیفیت انتخاب وشیوهٔ ترجمهٔ این اشعار نیز سخنی گفته شود .

این انتخاب ، چنانکه قبلا نیز یادآورشدیم ، ازروی تعجیل وبدون صرف توجه کافی بعمل آمده و نشان میدهد که مترجم بنمونه های بهتری از آثار این شعرا دسترسی نداشته است . زیرا ازهریك ازایشان قطعات زیبا وپرارزش بسیاری درمطبوعات فارسی بچاپ رسیده ،که بامنظورخاص نویسندهٔ این مقاله نیز تناسب بیشتری داشته‌اند .

قطعهٔ « جام زندگی » ترجمهٔ آزادی‌است ازیك شعر روسی و نویسندهٔ محترم آنرا بعنوان یك شعر فارسی و نمونه‌ای ازادبیات منظوم معاصر فارسی بشمار آورده‌است .

درترجمهٔ عنوان قطعهٔ مریم نیزمترجم دچار اشتباهی شده‌است زیرا این‌نام درانگلیسی به Mary ترجمه شده و حال آنکه کلمهٔ « مریم » درفارسی هم نام زن و هم نام گل سپیدمعطریست وظاهراًشاعر باین ابهام نظرداشته‌و بدینجهت

بهتر بود که مترجم محترم عین کلمهٔ « مریم » را عنوان این قطعه قرار میداد.

درخاتمه باین نکته باید توجه داشت که دراین عصر نیز، مانند دوره های دیگر، شاعران مقلد و بی‌استعداد بسیاری بوده‌اند که ازحدود مضامین و اصول شاعری قدیم پا بیرون نگذاشته و بتکرار گفته‌ها وساخته های استادان پیش‌از خود، بی آنکه چیزی بدان بیافزایند، قناعت ورزیده‌اند. برای اینگونه قافیه سازان و آثارتقلیدی ومبتذل ایشان، در تاریخ هیچ عصر ودوره‌ای جائی نمیتوان باز کرد.

خرداد ماه ۱۳۳۳

فتح‌الله - مجتبائی

پروفسور آ. ج. آربری

Title [redacted] [redacted]

Author x –

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

پروفسور آ . ج . آربری ، هنگامیکه در دانشگاه قاهره مشغول تدریس بود ، به مطالعه در ادبیات ملل مشرق پرداخت ومخصوصاً در بارهٔ تصوف وعلوم اسلامی تحقیقاتی بعمل آورد .

وی پس از بازگشت بانگلستان ، در سال ۱۹۴۴ به استادی زبان فارسی در دانشگاه لندن انتخاب شد . در سالهای بعد نخست تدریس زبان عربی همان دانشگاه و سپس تدریس این زبان در دانشگاه کمبریج نیز بعهدهٔ او قرار گرفت .

پروفسور آربری تاکنون چندین کتاب ورسالهٔ مختلف در تصوف وشعر و ادب فارسی انتشار داده است که از آن جمله می توان کتابهای زیررا نام برد :

ترجمهٔ منظوم پنجاه غزل حافظ (Hafiz) - ترجمه منظوم رباعیات خیام (Khayyam) ترجمهٔ بعضی از قسمتهای قرآن (The Koran) - بحثی در تصوف (Sufism) - ترجمهٔ جدیدی از بعض قصص هزارو یکشب (Scheherzade) - ترجمهٔ بعضی قسمتهای گلستان (Gulistan) - همکاری این دانشمند با مجلهٔ « روزگار نو » و مقالات تحقیقی او در آن مجله نیز شایان توجه و دارای اهمیت بسیار است.

شعر جدید فارسی

Title [redacted] [redacted]
x

Author [redacted]

Accession No. N 45 B

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

در حدود شصت سال قبل(۱) ادوارد بـرون(۲) در کتاب « یکسال درمیان ایرانیان »(۳) چنین نوشت :

« عده‌ای از محققین چنین می پندارند که ذوق شعر واستعداد شاعری مربوط بگذشتهٔ ایران است . شاید هیچ خطائی ازاین بزرگتر نباشد » .

تقریباً سی سال بعد ، همین نویسنده ، کتاب دیگری بنام « مطبوعات وشعر درایران جدید» (٤) تألیف و درآن

---

۱ ـ این رساله در۱۹٤۹ میلادی نگارش یافته است .

۲ ـ Edward, G . Browne متولـد بسال ۱۸۶۲ میلادی و متوفی بسال ۱۹۲۶ ، استاد دانشگاه کمبریج ، ازمستشرقین مشهور و یکی از بزرگترین دوستان‌ایران وزبان فارسی بود. وی علاوه برچند زبان اروپائی بزبان ترکی وعربی تسلط کامل داشت و فارسی را نیز درمحضر دانشمندی بنام محمد باقر بواناتی ، که درآن هنگام درلندن میزیست ، فرا گرفت . ادوارد برون دوبار به مشرق مسافرت کرد : یکی در سال ۱۸۸۲ به استانبول و دیگری در ۱۸۸۷ بهایران . سفر اخیر یکسال تمام طول کشید و او دراین مدت ازشهرهای

کتاب ازاشعاری که دراوائل قرن حاضر سروده شده بود نمونه های جالبی درج کرد .

اگر برون امروز زنده میبود ، رستاخیز ادبی ایران را ، که حتی ازحدود پیش بینی وانتظاراو نیز تجاوز کرده است میدید . برای پی بردن بعظمت این تحول کافی است که شعر فارسی امروزرا باشعرفارسی درنیم قرن قبل از آن مقایسه کنیم .

مردمان این سرزمین همه عاشق شعرند وازهردونفر یکنفر خود معترف است که طبع شعری دارد . شعر فارسی دارای سابقهٔ ممتدی است. بیش ازیکهزارسال ، از آن هنگام که فرهنگ وهنرهای ملی ایران ازاستیلای مضمحل کنندهٔ عرب نجات یافت تاکنون پیوسته وبدون وقفه ، این مردمان باوزن وقافیه سر وکار داشته‌اند . درقسمت بزرگی ازاین مدت

بزرك وبناهای تاریخی ایران دیدن کرد وبا فرقه های دینی و طبقات مختلف مردم این سرزمین آشنا شد . بیش ازسی سال از عمر این مرد بزرك به تحقیق در ادبیات فارسی و دفاع از حقوق ملت ایران صرف شده و شاهکار او کتاب The History of Persian Literature (تاریخ ادبیات زبان فارسی) است درچهار جلد که از۱۸۹۵ تاسال۱۹۲٤ این محقق دانشمند و پرشور را بخود مشغول داشته است .

۳- Year Omongst the Persian (1893 · Camb·)

٤ - Press and Poetry of Modern Persia (1918)

هیچ کوشش قابل توجهی برای شکستن مواضعات (Conventions) شعری قدیم بعمل نیامده و کلیه اصول وقوانین عروضی، همچنان ثابت وپابرجای بوده‌اند. سلطهٔ کلاسیسیسم (Classicisme) برادبیات فرانسه، درمقابل حکمفرمائی این قراردادها برشعرفارسی ناچیز واندك بنظرمیرسد.

شیوه های شعری فارسی، همچون سایرصنایع وهنر های ملی این قوم، درقرن های سیزدهم وچهاردهم میلادی باوج کمال خود رسیدند وبرای نسل‌های بعد سرحد تجاوز ناپذیری ایجاد کردند.

شعرفارسی ازلحاظ روح، بطورکلی بنقاشی مینیاتور ایران بی‌شباهت نیست. همان روشنی خطوط ورنگها، همان محدودیت زمینه ها وتم ها درهردو دخالت و حکمروائی دارند.

برای اینکه درمیان ایرانیان نسبت بصحت و اعتبار ارزش های کلاسیك حس شك وتردیدی ایجاد وامکان درك مسئلهٔ تحول و تکامل حاصل گردد، یك عامل ومحرك خارجی، باقدرت وشدت حمله عرب، لازم بود. این نیروی عظیم ومقتدر را تجلی ودعوت تمدن اروپائی بوجود آورد.

تعلیم وتربیت درایران، ازقرن گذشته بتدریج ، ودر چهل سالهٔ اخیر باسرعتی روزافزون ، با جنبه‌های مـادی و معنوی تمدن وفرهنگ اروپائی سازگارو موافق گردیده‌است. آخرین سد ومانعی که درمقابل این حملهٔ تازه از پای درآمد ادبیات بود . نسل پیر هنوز از آشناشدن باحقیقت استیلای تمدن باختر برایران امتناع میورزد . به اسالیب و روشهای عالی نویسندگی قدیم که یکهزارسال گذشته را ضیاء وجلال بخشوده‌اند ، ایمان ودلبستگی کامل دارد ، باشعروادب اروپا تنها بوسیلهٔ ترجمه هائی گمراه‌کننده وسطحی آشنا شده و بااصرار وسرسختی تمام شکست مدافعین سنت‌های باستانی را انکارمیکند . نسل جوان تر، چون ازفاصلهٔ عمیقی کـه میان بینش او و نظریات وتجارب نسل پیشین قرارداردخشمگین وآزرده‌است، هنگامیکه صبر وتحملش بآخررسید، فرهنگ ایران را بیش‌ازحد منحط وعقب افتاده میخواند . لذاچنین وانمود میکندکـه ازشعروادب اروپا ارضاء خـاطر ولذت بیشتری حاصل میشود تااز ادبیات زبان فارسی .

درزمینهٔ برخورد وتلاقی همین آراء وعقاید است که

باید شعر معاصر فارسی را دقیقاً مورد مطالعه و سنجش قرارداد.

منقد اروپائی چون بیطرفی بیشتری دارد، شاید بهتر و آزادانه تر ازهر محقق ایرانی بتواند این عناصر متضاد، یعنی سنت های (Traditions) باستانی و تأثیرات خارجی را در شعر فارسی شناخته، تجزیه و تحلیل کند. X

این عناصر متضاد (برخلاف آنچه که اغلب تصور میشود) نه تنها باروح ایرانی ناسازگاری ومخالفت ندارند، بلکه اکنون، باسابقه‌ای پرعظمت دردنبال و آینده‌ای درخشان درپیش ما باشدت تمام درهم آمیخته و یك پدیده و نیروی واحد وکاملا ایرانی بوجود آورده‌اند.

ایران یکبار دیگر... همچنانکه بارها درطول تاریخ نشان داده... مهاجم بیگانه را اسیرخود ساخته‌است.

غرض ازانتخاب این اشعار نمایاندن مراحلی است که شعرفارسی ازصورت قدیم تانتیجه ووضع ترکیبی(۱) کنونی پیموده است.

درباره موضوعی چنین وسیع ودامنه دار، نمیتوان در

Synthesis - ۱

یك مقالهٔ کوتاه، نظری جامع و کلی اظهار داشت. لذا بسیاری از سخن سرایان بزرگ و نامدار معاصر، که آثارشان با این منظور معین و مخصوص ما توافق نداشت، ازقلم افتاده‌اند. شاید بتوانم در مجموعهٔ بزرگتری که در دست تألیف است حق مطلب را ادا کنم.

قطعهٔ اول بنام «مدفن عشق» از اشعار «ایرج» (۱) است. این قطعه درحدود سی سال قبل ازطبع کسی تراوش کرده است که عموم او را یکی از بزرگترین افراد این نسل – ختم شعرای کلاسیك و پیشوای مدرنیست ها – میدانند «مدفن عشق»، ساده، مؤثر و ازلحاظ ساختمان ومضمون شعری کلاسیك است.

موضوع آن درادبیات فارسی نظائر بسیار دارد ولی درعین حال ابتکار واصالتی (۲) مخصوص وفصاحتی قابل توجه در آن موجود است.

۱ـ ایرج میرزا «جلال الممالك» (متولد بسال ۱۲۵۱ شمسی درتبریز ومتوفی بسال ۱۳۰۴ در طهران).

Originality – ۱

قطعهٔ دوم بنام «**پردهٔ تاریك**» ، ازمسعودفرزاد (۱) است . این قطعه نیز، هرچند بیکی از شعرای نسبتاً جوان معاصر تعلق دارد ، لکن باز ازلحاظ قالب‌وروح شعری‌است کلاسیك ، این شگفت نیست ، زیرا که سرایندهٔ آن ازسر سپردگان پرشور وهنرمند حافظ بزرك میباشد . فرزاد ، در شیوهٔ تازه ، ولی محافظه کارانهٔ خود اشعار زیبا ، فراوان سروده‌است. او دراینجا، رسمی راکه موردپسنداکثرشعرای سلف ، خصوصاً سعدی بوده پیروی کرده ویك مثل عامیانه را موضوع شعرخود قرارداده‌است .

مریم ، اثر توللی(۲) ، گرچه درنظر اول یك شعر اروپائی جلوه میکند ، لکن درحقیقت بیان تازه‌ایست از موضوع جالب ودلپسند (تن‌شستن‌شیرین درچشمه‌سار)(۳)

---

۱ ـ از شعرا ودانشمندان ایرانی است که فعلا در لندن اقامت گزیده وبزبانهای فارسی و انگلیسی تألیفاتی دارد . مجموعه‌ای که بنام « بزم درد » در تیرماه ۱۳۳۲درطهران منتشرساخت ، قسمتی ازبهترین اشعار اورا حاوی است .

۲ ـ فریدون توللی (متولد بسال ۱۲۹۶ شمسی درشیراز) ازشعرا و نویسندگان پرشورمعاصراست . ازآثار او: التفاصیل (قطعاتی انتقادی ، درشیوه‌ای مخصوص) . رها (مجموعهٔ اشعار) و کاروان (در شیوهٔ التفاصیل) بچاپ رسیده است .

۳ ـ خسرو وشیرین نظامی گنجوی ، صفحه ۷۷ تصحیح وحید .

شاهکار نظامی، که همواره مورد توجه نقاشان مینیاتور بوده است. کلمات رنگین ومنظره‌های زندهٔ این قطعهٔ نیز اشعار نظامی را بخاطر میاورد. ولی طرز پرداختن صورت کلی شعر ـ توصیف شب باتمام روشنی‌ها، سایه ها، سکوتها وصداهای آن ـ درادبیات فارسی کاملا بیسابقه است.

دو قطعه شعری که از رعدی(۱)، شاعر نسبتاً جوان معاصر، دراینجا ذکر شده، گرچه هردو ازیك خامه تراوش کرده‌اند، لکن دربرابرهم بنحومؤثری اشعار پیرواصول قدیم را ازاشعارجدید متمایز میسازند.

« **جام زندگی** » گرچه درحقیقت ترجمهٔ آزادی است ازیك شعر روسی، لکن ازلحاظ ساختمان شعری و شیوهٔ بیان کاملا اصول قدیم را پیروی میکند.

« **نگاه** » باالفاظ وفرم (**Forme**) کلاسیك، موضوع تازه وبدیعی را درشعرفارسی طرح میکند. این قطعه پاسخ وعکس العملی است که شاعر دربرابر نگاههای تأثرانگیز و الهام بخش برادرکر ولال خود ظاهرمیسازد.

---

۱ ـ غلامعلی رعدی آذرخشی (متولد بسال ۱۲۸۸ در تبریز)، دکتر در ادبیات از پاریس.

«عقاب» اثر خانلری(۱) ، نیز از لحاظ فرم ، تابع اصول قدیم ولی از لحاظ ادراك هنری (Conception) تازه است .

شاعر دریك کتاب حیوان شناسی قدیم (!)«۲» چنین خوانده که کلاغ طول عمری باورنکردنی دارد، درصورتیکه عقاب، هنوز دوران جوانی‌را بسر نبرده مرگش فرامیرسد. ازقراریکه شاعر خود بیان‌میکند، شرح‌فوق،اورادرسرودن این قطعهٔ برجسته ـ که صحنه های زندهٔ آن برای مقایسه با بهترین داستانهای فردوسی ، شایستگی دارد ـ به رغبت و شوق آورده‌است .

آوردن حیوانات بصورت کنایه وتمثیل، درنوشته‌های

---

۱ ـ پرویز خانلری (متولد بسال ۱۲۹۲) دکتر در ادبیات از دانشگاه تهران واز اساتید فاضل دانشکدهٔ ادبیات است . مجله پرارج « سخن » بوسیلهٔ ایشان اداره میشود و کتاب معتبر « تحقیق‌انتقادی درعروض فارسی » نیزازتألیفات ایشان است .

۲ ـ بهتر است آنچه راکه دکتر خانلری خود در این باره مینویسد یاد آور شویم : در سال ۱۳۰۸ داستان « دختر سروان » اثر پوشکین شاعر بزرك روس را از روی ترجمهٔ فرانسه بزبان فارسی در آوردم و جزء مجموعهٔ «افسانه» ازطرف کتابفروشی خاور در سال بعد چاپ و منتشر شده است . قصهٔ کوتاهی که درآن کتاب ازقول یکی از اشخاص داستان نقل شده بود ازهمانگاه در ذهن من جایگیر شد وچند سال بعد قطعهٔ فوق راکه بر زمینهٔ همان قصه

اخلاقی، یکی ازقدیمترین و متداول‌ترین رسوم ایرانیان است، ولی انگیزه‌ای که ایجاد و پیدایش این شعر تمثیلی و کنایه دار«۲» را موجب شده، تاکنون بین این‌مردم سابقه نداشته‌است. این‌قطعه به صادق هدایت ـ کسیکه درمیدان انتقاد معاصر ایران، به زعم محافظه‌کاران خائن ودر نظر ترقی‌خواهان قهرمان بود ـ اهداء شده وکلید فهم آن نیز درهمین‌جاست.

عقاب نمایندهٔ روحی بی‌اعتنا وطبعی بلند است، در صورتیکه کلاغ ادامهٔ یکنواخت ابتذالی کسالت آور را نشان میدهد.

است ساختم. بی‌مناسبت نیست اصل قصه که منشاء این قطعه بوده است دراینجا نقل شود:

« وقتی عقاب از کلاغ پرسید: بگو که تو چگونه سیصد سال عمرمیکنی وحال آنکه عمرمن بیش ازسی سال نیست. کلاغ جواب داد سبب این است که تو خون زنده میخوری اما من بخوردن مردار قانعم. عقاب اندیشید که خوبست من نیز مردار خواری را بیازمایم. پس عقاب وکلاغ هر دو پرواز کردند. مرده اسبی به راه افتاده دیدند، فرودآمده برآن نشستند. کلاغ شروع بخوردن وتحسین آن کرد، اما عقاب یکی دوبار به آن منقار زد و به کلاغ گفت: نه، برادر، یکبار خون تازه خوردن ازسی سال مردار خواری بهتر است.

نقل ازشمارهٔ ۷ - سال اول ـ پیام نو

۲ ـ Parable

اسلامی«۱»، درنامهٔ **وداع** زمینهٔ تازه‌ای ایجادمیکند، زیرا صحنه‌ای راکه دراین قطعه نمایان ساخته در ایران قبل از نهضت آزادی نسوان (در سالهای بعداز ۱۹۲۰) صورت پذیر نبوده است. ولی توصیف ها واستعار ها اغلب بطرز قدیم اند.

هنگامیکه بقطعهٔ «**پرده افتاد**» گلچین«۲» میرسیم، خودرا کاملا دردنیائی تازه وغیرمعمول احساس میکنیم. این منظومهٔ عالی که ازطبع یك پزشك جوان، که در لندن مشغول کاراست تراوش کرده، ازلحاظ موضوع وصنایع شعری تأثیر ونفوذ ادبیات معاصر اروپارا درخود بخوبی منعکس میسازد. استعمال بحرهای متفاوت درپاره های مجزای این قطعه، حاکی ازابتکارقابل توجهی میباشد، بحرها همگی از اصول وقواعد علم عروض پیروی میکنند و بیت ها نیز دو بدوهم قافیه هستند.

این شیوه، که درنظر اروپائیان از بسیاری لحاظ کهنه

---

۱ ـ محمدعلی اسلامی، ازشعرای خوش قریحهٔ معاصر، که مجموعه‌ای از اشعارش بنام «گناه» دربهمن ماه ۱۳۲۹ درطهران انتشار یافت.

۲ ـ دکتر مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی)، شاعر نو پرداز معاصر، که دومجموعه از اشعار خود را بنام «نهفته» و «مهروکین» در لندن بطبع رساند.

و دور از تجدد بشمار میرود ، در ایران مورد حمله و اعتراض منتقدان محافظه کاری ، که حتی برخی از ایشان بنسل جوانتر تعلق دارند- قرار گرفت.

این گروه که مبادی و الفبای صنایع شعری قدیم را نشناخته و از دیدن تعبیرات و تشبیهات تازه و نامأنوس در حیرت مانده‌اند ، چون از هر جانب خود را با نوپردازیهای هنرمندان جدید مواجه می‌بینند لذا درك نمیکنند که این شاخ و برگهای تازه نیز از همان ریشه و بن استوار و عمیق قریحهٔ اصیل ایرانی سر بر آورده‌اند .

شاید در شکل و بافت این برگها تغییری پدید آمده باشد، لکن همواره همان نسیم جانفزای خاك ایران است که آنها را بر شاخه ها بجنبش درمی آورد.

مدفن عشق

Title [redacted] [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

ای نکویان که درین دنیائید
یا ازین بعد به دنیا آئید
اینکه خفته‌است دراین خاك منم
ایرجم ، ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا
یك جهان عشق نهان است اینجا
هر کهَ را روی خوش وخوی نکوست
مرده وزندهٔ من عاشق اوست
من همانم که درایام حیات
بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم
باز در راه شما بنشستم

گرچه امروز بخاکم مأواست
چشم من باز به‌دنبال شماست
بگذارید به خاکم قدمی
بنشینید براین خـاك دمی
گاهی ازمن به سخن یاد کنید
در دل خاك دلم شاد کنید.

پردهٔ تاریک

Title [redacted]

Author [redacted] x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تا درین عالمی‌ای دل، خابی
چون روی سر ازل دریابی
مرگ جز پردهٔ تاریکی نیست
کس نداند پس تاریکی چیست
خودگرفتم که بلا باشد مرگ
آیت خشم خدا باشد مرگ
نشنیدی که بلا خوش باشد
چون همه خلق بلاکش باشد؟

تهران ۱۹۲٤

Title [redacted] [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مریم

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. x

Call No. [redacted] [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

درنیمه های شامگهان ، آن زمان که ماه
زرد وشکسته میدمد ازطرف خاوران
استاده درسیاهی شب مریم سپید
خاموش وسر گران .

اومانده تا که ازپس دندانه های کوه
مهتاب سرزند ، کشد ازچهرشب نقاب
تابد براو فروغ وبشوید تن لطیف
در نور ماهتاب .

بستان بخواب رفته ومیدزدد آشکار
دست نسیم عطر هر آن گل که خرم است .
شب خفته درخموشی وشب زنده دارشب
چشمان مریم است .

مهتاب کم کمک ز پس شاخه های بید
دزدانه میکشد سر و می‌افکند نگاه
جویای مریم است و همی جویدش بچشم
در آن شب سیاه

دامن کشان ز پرتو مهتاب ، تیرگی
رو مینهد بسایهٔ اشجار دوردست
شب دلکش است و پرتو نمناك ماهتاب
خواب آور است و مست

اندر سکوت خرم و گویای بوستان
مه موج میزند چو پرندی بجویبار
میخواند آندقیقه که مریم به شستشوست
مرغی ز شاخسار .

۱۳۲۴

جام زندگی

از دکتر غلامعلی رعدی

« این قطعه ترجمه و اقتباس از ارمنتف ، شاعر معروف روسی است ومن درحین ترجمه مخصوصاً در اول و آخر قطعه تصرفات و اضافاتی کرده‌ام تا این فکر شاعرروسی برای خواننده فارسی‌زبان بهتر مفهوم گردد » .
دکتر رعدی

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. x –

Call No. [redacted] [redacted]

N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

جهان میخانه و ما می پرستیم
ولیکن باخیال باده مستیم
نهاده بر دو دیده چشم بندی
ز جام زندگی نوشیم چندی
لب زرین جام ازاشك شوئیم
وز آن‌لب، اشك ریزان کام جوئیم
بروز مرگ چشم دل شود باز
برافتد پرده و روشن شود راز
عیان‌گرددکه آن جام زراندود
هم از روزنخست ازمی تهی بود
بجای می در آن خواب وخیالی
امیدی ، حسرتی ، هجری ، وصالی
کزان هم شست باید عاقبت دست
زهی میخانه ومیخوارهٔ مست !

Title [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

نگاه

از دکتر غلامعلی رعدی

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. x [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

به برادر یزبانم

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان
که مر آن راز توان دیدن و گفتن نتوان
که شنیده‌است نهانی که در آید درچشم ؟
یاکه دیده‌است پدیدی که نیاید بزبان ؟
یکجهان راز درآمیخته داری بنگاه
در دوچشم تو فروخفته مگر رازجهان ؟
چوبسویم نگری لرزم وباخود گویم
که جهانی‌است پراز راز بسویم نگران
بسکه در رازجهان خیره فروماندستم
شوم ازدیدن همرازجهان سرگردان

✡ ✡ ✡

چه جهانی‌است (جهان نگه) آنجا که بود
از بد ونیك جهان هرچه بجویند نشان
گه ازاو داد پدیدآید وگاهی بیداد
گه ازاو درد همی‌خیزد وگاهی درمان
نگه مادر پرمهر نمودی ازاین
نگه دشمن پرکینه نشانی ازآن
گه نمایندهٔ سستی وزبونیست نگاه
گه فرستادهٔ فر وهنر وتاب وتوان
زود روشن شودت ازنگه بره وشیر
کاین بود برهٔ بیچاره وآن شیرژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب وببند
نگه شیر ترا گوید بگریز وممان
نه شگفت ازنگه اینگونه بود ، زانکه بود
پرتوی تافته از روزنهٔ کاخ روان
گر زمهر آید چون مهر بتابد بردل
ور زکین آید دردل بخلد چون پیکان

یاد پرمهر نگاه تو در آنروز نخست
نرود ازدل من تانرود ازتن جان ✡
چو شدم شیفتهٔ روی تو ازشرم مرا
برلب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرومانده دراندیشه که ناگاه نگاه
جست ازگوشهٔ چشم من و آمد بمیان
در دمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل
کرد دشوارترین کار بزودی آسان
توبپاسخ نگهی کردی ودرچشم زدن
گفتنی گفته شد وبسته شد آنگه پیمان

✡ ✡ ✡

من بر آنم که یکی روز رسد درگیتی
که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان
به نگاهی همه گویند بهم راز درون
وندر آن روز رسد روز سخن را پایان
به نگه نامه نویسند وبخوانند سرود
هم بخندند وبگریند وبر آرند فغان

✡ ـ ترجمهٔ پروفسور آربری از اینجا شروع میشود .

بنگارند نشانهای نگه در دفتر
تانگه نامه چوشهنامه، شودجاویدان
خواهم آنروزشوم زنده و باچندنگاه
چامه درمهر توپردازم وسازم دیوان
بیگمان مهر درآینده بگیرد گیتی
چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان
آید آن روز وجهان را فتد آن فره بچنگ
تیر هستی رسد آن روز خجسته به نشان
آفریننده بر آساید وباخود گوید
تیر ماهم بنشان خورد ، زهی سخت کمان

☆ ☆ ☆

درچنان روز مرا آرزوئی خواهد بود
آرزوئی که همی‌داردم اکنون پژمان
خواهم آندم که نگه جای سخن گیرد ومن
دیده را برشده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادرکه زبان بسته بود
گیرم وگویم هان ، داد دل خود بستان

به نگه بازنما هرچه در اندیشهٔ تست
چو زبان نگهت هست بزیرفرمان
ایکه از گوش وزبان ناشنوا بودی وگنگ
زندگی نوکن وبستان زگذشته تاوان
بانگه بشنو وبرخوان وبسنج وبشناس
سخن ونامه وداد وستم وسود وزیان
نام مادر به نگاهی بروشادم کن از آنك
مرد باالنده خاموشیت آن شادروان
گوهر خود بنما تاگهری همچوتورا
بدگهر مادرگیتی نفروشد ارزان

Title [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

عقاب

از : دکتر پرویز ناتل خانلری

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. x –

Call No. [redacted] [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بدوستم : صادق هدایت

گشت غمناك دل وجان عقاب
چو ازاو دورشد ایام شباب
دیدکش دور به انجام رسید
آفتابش به لب بام رسید
باید از هستی دل برگیرد
ره سوی کشور دیگر گیرد
خواست تاچارهٔ ناچار کند
داروئی جوید ودرکار کند
صبحگاهی زپی چارهٔ کار
پشت برباد سبك سیر سوار
گله کاهنگ چرا داشت به دشت
ناگه ازوحشت پرولوله گشت

و آن شبان ، بیم زده ، دل نگران
شد پی برهٔ نوزاده دوان
کبك دردامن خاری آویخت
مار پیچید و بسوراخ گریخت
آهو استاد و نگه کرد و رمید
دشت را خط غباری بکشید
لیك صیاد سر دیگر داشت
صید را فارغ و آسوده گذاشت
چارهٔ مرگ نه کاری است حقیر
زنده را دل نشود ازجان سیر
صید هرروز بچنك آمد زود
مگر آنروز که صیاد نبود

☆ ☆ ☆

آشیان داشت درآن دامن دشت
زاغکی زشت و بد اندام وپلشت
سنگها از کف طفلان خورده
جان زصد گونه بلا دربرده

سالها زیسته افزون زشمار
شکم آکنده زگند و مردار
برسرشاخ، ورا دید عقاب
ز آسمان سوی زمین شد بشتاب
گفت ای دیده زما بس بیداد
باتو امروز مرا کارافتاد
مشکلی دارم اگر بگشائی
بکنم هرچه تومیفرمائی
گفت ما بندهٔ درگاه توایم
تاکه هستیم هواخواه توایم
بنده آماده بود فرمان چیست؟
جان براه تو سپارم، جان چیست؟
دل چو درخدمت تو شاد کنم
ننگم آید که زجان یاد کنم
این همه گفت ولی بادل خویش
گفتگوئی دگر آورد به پیش
کاین ستمکار قوی پنجه کنون
از نیاز است چنین زار وزبون

لیك ناگه چوغضبناك شود
زوحساب من وجان پاك شود
دوستی را چونباشد بنیاد
حزم را باید ازدست نداد
دردل خویش چواین رای گزید
پرزد ودورترك جای گزید
زار وافسرده چنین گفت عقاب
که مرا عمر حبابیست بر آب
راست است اینکه مرا تیز پراست
لیك پرواز زمان تیز تراست
من گذشتم بشتاب از درودشت
بشتاب ایام ازمن بگذشت
گرچه ازعمر دل سیری نیست
مرگ میآید وتدبیری نیست
من واین شوکت واین شهپر وجاه
عمرم ازچیست بدین حدکوتاه ؟
تو بدین قامت و بال ناساز
بچه فن یافته‌ای عمر دراز ؟

پدرم از پدر خویش شنید
که یکی زاغ سیه روی پلید
با دوصد حیله بهنگام شکار
صدره ازچنگش کردست فرار
پدرم نیز بتو دست نیافت
تا بمنزلگه جاوید شتافت
لیك هنگام دم بازپسین
چو توبرشاخ شدی جایگزین
ازسر حسرت بامن فرمود
کاین همان زاغ پلید است که بود !
عمرمن نیز به یغما رفته‌است
یك گل ازصدگل تو نشکفته‌است
چیست سرمایهٔ این عمر دراز
رازی اینجاست ، توبگشای این راز
زاغ گفت ارتو دراین تدبیری
عهدکن تاسخنم بپذیری
عمرتان گر که پذیردکم وکاست
دگری را چه گنه کاین زشماست

ز آسمان هیچ نیائید فرود
آخر ازاینهمه پرواز چه سود
پدرمن که پس از سیصد وچند
کان اندرز بدو دانش وپند
بارها گفت که برچرخ اثیر
بادها راست فراوان تأثیر
بادها کز زبرخاك وزند
تن وجان را نرسانند گزند
هرچه ازخاك شوی بالاتر
با دراییش گزند است وضرر
تابدانجاکه براوج افلاك
آیت مرگ بود ، پیك هلاك
ما از آن سال بسی یافته‌ایم
کز بلندی رخ برتافته‌ایم
زاغ را میل کند دل به نشیب
عمربسیارش از آن گشته نصیب
دیگر این خاصیت مرداراست
عمر مردارخوران بسیاراست

گند و مردار بهین درمان است
چارهٔ درد تو زان آسان است
خیز وزین بیش ره چرخ مپوی
طعمهٔ خویش برافلاک مجوی
ناودان جایگهی سخت نکوست
به از آن کنج حیاط ولب جوست
من که صد نکتهٔ نیکو دانم
راه هر برزن وهر کو دانم
خانه اندر پس باغی دارم
وندر آن گوشه سراغی دارم
خوان گستردهٔ الوانی هست
خوردنی‌های فراوانی هست

☆ ☆ ☆

آنچه زان زاغ چنین داد سراغ
گند زاری بود اندر پس باغ
بوی بد رفته از آن تاره دور
معدن پشه، مقام زنبور

نفرتش گشته بلای دل وجان
سوزش وکوری دودیده از آن
آن دو همراه رسیدند ازراه
زاغ برسفرهٔ خودکرد نگاه
گفت خوانی که چنین‌الوانست
لایق محضر این‌مهمان است
میکنم شکر که درویش نیم
خجل ازماحضرخویش نیم
گفت وبنشست وبخورد از آن گند
تا بیاموزد ازو، مهمان پند .

☆ ☆ ☆

عمر در اوج فلك برده بسر
دم زده درنفس باد سحر
ابر را دیده بزیر پرخویش
حیوان را همه فرمانبرخویش
بارها آمده شادان زسفر
برهش بسته فلك طاق ظفر

سینهٔ کبک و تذرو و تیهو
تازه و گرم شده طعمهٔ او
اینك افتاده براین لاشه و گند
باید از زاغ بیاموزد پند
بوی گندش دل وجان تافته بود
حال بیماری دق یافته بود
دلش از نفرت و بیزاری ریش
گیج شد ، بست دمی دیدهٔ خویش
یادش آمد که بر آن اوج سپهر
هست پیروزی وزیبائی مهر
فرو آزادی وفتح وظفر است
نفس خرم باد سحر است
دیده بگشود و بهر سو نگریست
دید گردش اثری زینها نیست
آنچه بود ازهمه سو خواری بود
وحشت ونفرت و بیزاری بود
بال برهم زد وبرجست ازجا
گفت کای یار ، ببخشای مرا

سالها باش و بدین عیش بناز
تو و مردار تو و عمر دراز
من نیم درخور این مهمانی
گند و مردار ترا ارزانی
گر در اوج فلکم باید مرد
عمر در گند بسر نتوان برد .

☆☆☆

شهپر شاه هوا اوج گرفت
زاغ را دیده بر او ماند شگفت
سوی بالا شد و بالاتر شد
راست با مهر فلك همسر شد
لحظه‌ای چند بر این لوح کبود
نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود .

نامهٔ وداع

از محمدعلی اسلامی

Title [redacted] [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

پرسان پرسان رسیدم از راه
پیدا کردم نشان اورا
بفشردم زنگ و در گشودند
گفتم گوئیدش آید اینجا

دیدم کامد زخانه بیرون
سنگین سنگین وسر فکنده
ترسان ، چون کودک گنهکار
لرزان،چون آهوی رمنده

آمد رویش زشرم گلگون
لبها بیرنگ وسرد وخاموش
چشمان تبدار و پوزش انگیز
زلفان آشفته بر بناگوش

بسپردم نامه را بدستش،
گفتم با طعنه ای دل آزار
بستان؛این نامهٔ وداع است
رفتم ، رفتم ، خدا نگهدار .

۵ مرداد ۳۲۵

پرده افتاد

از دکتر مجدالدین میرفخرائی

« گلچین گیلانی »

Title [redacted] [redacted]

Author x

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

۱

خواب

پرده افتاد . . . پشت پردهٔ راز
گشت یك بازی دگر آغاز
دره و کوه مغز ناهموار
بازی سایه روشن پندار
تو در آنجا چو بوی گل شیرین
در دلت مهر ژالهٔ دیرین
من در آن سایه‌چون گل بی‌برگ
گیج ازمشت‌های سخت تگرگ
پیش پای تو، پای کوچك تو،
دل من همچو ماه بی‌پرتو
آسمان سیاه آینده
همچوخورشید تیره تابنده

موجهای دراز وتند وسفید
روی دریای بی‌نشان امید
در رخ برگ ودرلب لاله
بادها درسرشك و درناله
درلب دلفریب تولبخند
دل آزاد وشاد من دربند
لب توجایگاه بوسهٔ گرگ
چشم تو مرگ وار ، سردو بزرگ
موی تو، موی بورتو، پرپیچ
همه چیزت چوخواب هستی هیچ

۲

خواب مست

مرا یك راز پنهان میخراشد
دلم را بهرمهرت میتراشد
سپهری هست درجانم که خورشید
در آن آمد ولی روشن نگردید
شب تاریك پلك آفرینش
در آنجا بازشد، گم کرد بینش

☆☆☆☆

تو آنجائی ولی بی روشنائی
نخواهد یافت چشمم آشنائی
تو آنجائی چو ابر واختر وباد
پر ازباران ، پر ازلرزش ، پر از داد
ولی گوشم کر است ودیده‌ام کور
چنین نزدیکی و، آوخ چنان دور

☆☆☆☆

مرا یک راز پنهان میخراشد
دلم را بهرمهرت میتراشد
ولی مهرتراکی میتوان دید
که تاریک است اینجا چشم خورشید
تهی میسازد ازخون جوانی
دلم را یاد مرگ وزندگانی
ولی یاد امید ودیدن تو
مرا پرمیکند ازهستی نو
مگر اینست این، معنای هستی
امید دیدن یک خواب مستی

۳

سایه

بال من بازشد چو ابرسفید
گاه پروازبود سوی امید
پرزدم روی جنگل انبوه
روی گلزار ودشت و دره وکوه
رفتم ازلای ابرهای گران
سوی خورشیدهای سرگردان
زیرپاهای من درآن پائین
چرخ میزد چوتوپ کهنه زمین
چرخ میزد چومست دیوانه
مست گمراه ، مست بیگانه
چرخ میزد چوکاسهٔ سرمن
سرمن توی ابرهای کفن

☆☆☆

ای خداوند سایهٔ نابود
آن زمین بود یاسرمن بود؟

۴

درخت بزرگ

درخت بزرگیست بی‌شاخ و برگ
چنان خشك درپنجهٔ سخت مرگ
چنان زشت‌چون‌گور، چون استخوان
چروکیده چون چهرهٔ مردگان
برویش سپهر وستاره خموش
بپایش چوخون، چشمه درجنب و جوش
برونش پراز لکهٔ خاك و گرد
درونش تهی، پوچ، نمدار، سرد

✡ ✡ ✡

به مغز من است این درخت بزرگ
دراین جنگل شیر وکفتار و گرگ
دراین درهٔ تار پندار من
دراین پردهٔ خواب بیدارمن
دراین خانهٔ تنگ راز ونیاز
دراین رشتهٔ آرزوی دراز

☆ ☆ ☆

درخت بزرگیست آری بزرگ
خراشیده از پنجهٔ شیر و گرگ
پراز عنکبوت و پراز مور و مار
پراز بوم وزاغ و پراز یادگار
پراز کینه ومهر وترس وشگفت
پراز اشك خشك و پراز خون سفت

☆ ☆ ☆

به مغز من است این ، به مغز من است
دراین کلهٔ درد ورزم وشکست
دراین آسمان پراز ابر آه
درخشنده ازاختران سیاه
فروزنده ازمهر وماه امید
امید فریبندهٔ ناپدید

۵

راه

راه است و پای خستهٔ من، کفش تنگ من
چاه است و چاله ، پیچ و خم و نام و ننگ من
کوه است و دره، جنگل انبوه و سنگ و گل
دندان شیر و گرگ و تپش های درد دل
رنج است و ناامیدی و میخ است و خار و نیش
میراندم به پیش، که میراندم به پیش؟
این هستی من است و نمیدانم از کجاست
از کیست؟ بهر چیست؟ چنین پر خطر چراست ؟
این چیست در دل من ؟ مهر است یا نیاز ؟
یا آز ؟ یا نشانهٔ انگشت چرك راز ؟
دل چیست ؟ از برای که این جوش و این خروش ؟
این جست و خیز دمبدم موج سرخ پوش ؟
در دره های مغز من این رود های مار
سوی کدام دریا هستند رهسپار ؟

۶

غار

غار تاریك است ... کوهستان بلند
من در آنجا، دست و پای من به بند
درسپهر جان من خورشید و ماه
تیره، مانند دو الماس سیاه
خون سرد آرزوی دردناك
میچکد ازاختران برروی خاك
درمیان خون وخاك واشك و گل
می‌تپد چیزی دمادم. آه دل!
آه دل! ای ساعت بی تاب من
ای گریز ماه وسال خواب من
سرنوشتم سرگذشت درد تست
زنگ ناهنگام وقت نادرست

☆ ☆ ☆

غار تاریك است ... کوهستان بلند
دل در آنجا، دست و پای دل به بند

نیست جز تنهائی پرواز باز
باز با بال و نك وچنگال راز
نیست جزخاموشی پر بانگ جان
بانگ نیروی خدای ناتوان

☆ ☆ ☆

ای‌خدا، ای زادهٔ پندار من
زادهٔ تنهائی بیمار من
ای خدا،ای پردهٔ تاریك مرگ
افسر یك ارتش بی‌سازوبرگ
غار تاریك است ... كوهستان بلند
با من وبا دل تو در آنجا به بند

لندن ١٩٤٦

« گل درد »

مجموعهٔ چند شعر از

فتح‌الله - مجتبائی

بزودی منتشر میشود

توجه !

متمنی است قبل از خواندن کتاب غلط های زیررا درمتن اصلاح کنید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۵	نویسندگان	نویسنده
۱۸	۱	ابهام	ایهام
۱۸	۷	گفته	گفته‌ها

درصفحهٔ ۱۶ سطر ٤ نیز بعداز «کفن سیاه» ، «عشقی» اضافه شود .

Title [redacted] [redacted]

Author X

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted] N 45 B

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title [redacted]

x

Author [redacted]

Accession No. N 45 B

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر

بها : ۳۰ ریال

فروردین ۱۳۳۴